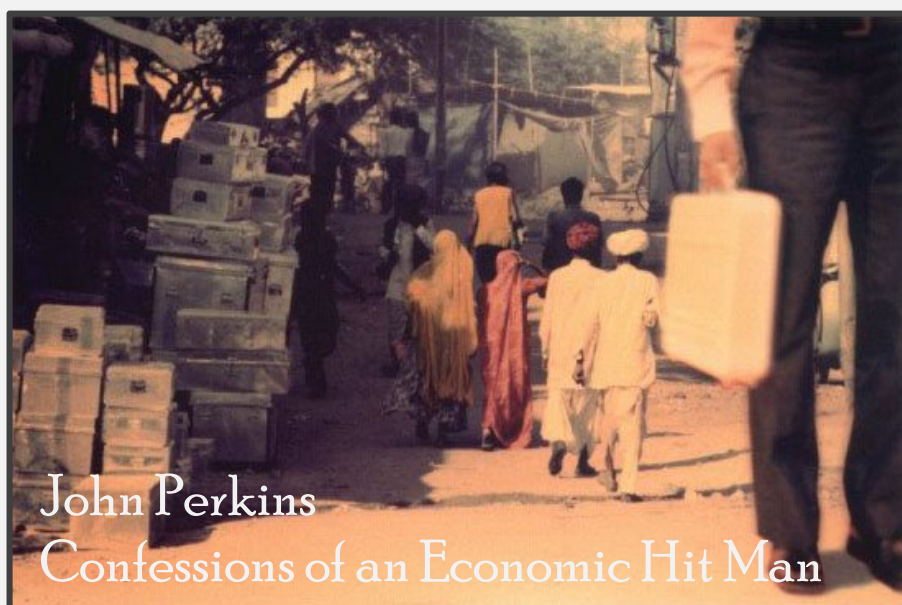


جان پرکینز

اعترافات یک جنایتکار اقتصادی

افشاگری‌هایی در باب ترندهای ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی



ترجمه مهرداد (خلیل) شهابی - میرعمود نبوی

ویراسته حمید معوی

اعترافات یک جنایتکار اقتصادی

(افشاگری‌هایی در باب ترفندهای ایالات متحده‌ی آمریکا در اقتصاد جهانی)

نوشته‌ی

جان پرکینز

ترجمه‌ی

مهرداد (خلیل) شهابی - میرمحمود نبوی

ویراسته‌ی

حمید محوی (گاهنامه‌ی هنر و مبارزه)

چاپ اول: نشر اختران - تهران ۱۳۸۵ / چاپ دوم: ۱۳۸۸

E-mail: info@akhtaranbook.com

نشر الکترونیکی: اردیبهشت ۱۳۸۹ - گاهنامه‌ی هنر و مبارزه

E-mail: hamid.mahvi@neuf.fr

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار گاهنامه‌ی هنر و مبارزه
۶	پیشگفتار مترجمان
۹	پیشگفتار مترجمان بر چاپ دوم
۱۰	پیشگفتار نویسنده
۱۶	مقدمه

پاره‌ی اول: ۱۹۶۳-۱۹۷۱

۲۲	فصل ۱: یک جنایتکار اقتصادی متولد می‌شود
۳۰	فصل ۲: برای همیشه خواهد بود
۳۷	فصل ۳: اندونزی: درس‌هایی برای یک جنایتکار اقتصادی
۴۰	فصل ۴: نجات کشوری از کمونیسم
۴۴	فصل ۵: فروش وجدان

پاره‌ی دوم: ۱۹۷۱-۱۹۷۵

۴۹	فصل ۶: نقش من به عنوان مأمور تفتیش عقاید
۵۲	فصل ۷: تمدن در بوته‌ی آزمایش
۵۶	فصل ۸: نگاهی متفاوت به مسیح
۶۰	فصل ۹: فرصتی پایدار تا آخر عمر
۶۵	فصل ۱۰: رئیس جمهور پاناما: یک قهرمان
۶۹	فصل ۱۱: دزدان دریایی در منطقه‌ی آبراه
۷۲	فصل ۱۲: سربازان و روسپی‌ها
۷۵	فصل ۱۳: گفت و گو با ژنرال
۷۹	فصل ۱۴: ورود به دورانی نو ولی بدشگون در تاریخ اقتصاد
۸۳	فصل ۱۵: پول‌شویی عربستان سعودی
۹۲	فصل ۱۶: از دلالی محبت تا تأمین مالی اسامه بن لادن

پاره‌ی سوم: ۱۹۷۵-۱۹۸۱

۹۶	فصل ۱۷: مذاکرات «آبراه پاناما» و گراهام گرین
----	--

۱۰۲	فصل ۱۸: شاهنشاه ایران
۱۰۶	فصل ۱۹: اعترافات شخصی که شکنجه شده بود
۱۰۹	فصل ۲۰: سقوط شاه
۱۱۱	فصل ۲۱: کلمبیا: تاج دروازه‌ی آمریکای لاتین
۱۱۴	فصل ۲۲: «جمهوری آمریکایی» در تقابل با «امپراتوری جهانی»
۱۲۰	فصل ۲۳: معرفی نامهٔ نیرنگ‌آمیز
۱۲۹	فصل ۲۴: رئیس جمهور اکوادور با شرکت‌های بزرگ نفتی می‌ستیزد
۱۳۳	فصل ۲۵: استعفا می‌دهم

پارهی چهارم: از سال ۱۹۸۱ تا امروز

۱۳۷	فصل ۲۶: مرگ رئیس جمهور اکوادور
۱۴۱	فصل ۲۷: پاناما - هلاکت رئیس جمهوری دیگر
۱۴۴	فصل ۲۸: شرکت انرژی من، شرکت انرون، و جرج دبلیو بوش
۱۴۹	فصل ۲۹: ماجرای رشوه‌گیری من
۱۵۴	فصل ۳۰: ایالت متحده به خاک پاناما تجاوز می‌کند
۱۶۱	فصل ۳۱: شکست جنایتکاران اقتصادی در عراق
۱۶۷	فصل ۳۲: یازدهم سپتامبر و تبعات آن برای شخص من
۱۷۳	فصل ۳۳: نجات ونزوئلا به دست صدام
۱۷۹	فصل ۳۴: نگاهی دوباره به اکوادور
۱۸۶	فصل ۳۵: دریدن ظاهر پر زرق و برق
۱۹۴	سخن آخر
۱۹۸	یادداشت‌های مترجمان
۲۵۳	افزودگی (نشر الکترونیکی): مصاحبه امی گودمن با جان پرکینز
۲۵۹	فهرست منابع مؤلف

پیشگفتار گاهنامه‌ی هنر و مبارزه

جای آن دارد تا از آقای سعید اردهالی سردبیر انتشارات اختران، و مترجمین این کتاب ارزنده و پر اهمیت که جهت قابل دسترس ساختن آن برای عموم کاربران اینترنت به شکل رایگان، و خصوصاً ایرانیان خارج از کشور آن را در اختیار ما گذاشتند، سپاسگزاری کنیم.

ما جهت قابل اطمینان ساختن هر چه بیشتر ترجمه‌ی فارسی «اعترافات یک جنایتکار اقتصادی» نوشته‌ی جان پرکینز، از طریق متن فرانسه یکبار دیگر کاملاً آن را بازخوانی کردیم.

حمید محوی

پاریس - مه ۲۰۱۰

E-mail: hamid.mahvi@neuf.fr

پیشگفتار مترجمان

آشنایی با این کتاب از طریق متن مصاحبه‌ی تلویزیون "Democracy Now" با نویسنده‌ی آن، جان پرکینز، امکان‌پذیر شد. وی زمانی تحت امر «آژانس امنیت ملی» آمریکا مأموریت داشت قامت اقتصادی کشورهای در حال توسعه را زیر بار وام‌های کمرشکن خم کند. با شروط تحمیلی «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» برای بازپرداخت اقساط وام‌ها، ناگزیر، خدمات اجتماعی، بهداشتی و آموزشی دولت‌ها به طبقات محروم و متوسط به‌شدت محدود و ناممکن می‌گردید و در این کشورها فاجعه می‌آفرید.^۱ و، در صورت عدم بازپرداخت اقساط وام، امکان تاراج منابع طبیعی کشورهای قربانی برای صاحبان منافع تجاری آمریکا و امکان امر و نهی‌های سیاسی و نظامی برای دولت آمریکا فراهم می‌آمد.

این کتاب شرح اعترافات فردی است که، زیر فشار طاقت‌فرسای وجدان معذب و محکمه‌ی انسانی ذهن خویش، حقایق نظام موجود جهانی را برملا می‌کند و به بیان ترفندهای سرمایه‌داری لگام‌گسیخته برای اقتدار روزافزون و شکل‌گیری «ابرشرکت‌سالاری» (حاکمیت شرکت‌های بزرگ) و «امپراتوری جهانی»^۲ آمریکا می‌پردازد؛ امپراتوری‌ای بدون امپراتور و تحت کنترل ابرشرکت‌ها.

پرکینز، پس از مدت‌ها دودلی در افشاگری، با مشاهده‌ی خرابه‌های برج‌های دوقلوی نیویورک دریافت که توفانی که کشورش در می‌کند حاصل بادهایی است که جنایتکارانی چون خود او، به فرمان رؤسای خویش در بالاترین سطوح حکومتی و اقتصادی «ایالات متحده‌ی ابرشرکتی»، در کشورهای در حال توسعه کاشته بودند.

پس، عجب نیست که ۸۰٪ مردم آمریکای جنوبی اخیراً در ۷ کشور افرادی را با دیدگاه‌هایی ضد سیاست‌های آمریکا به ریاست جمهوری برمی‌گزینند. این نشان دهنده‌ی خشم عمیق آنان از استثمار شدن و اصرار «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» به سرازیر کردن منابع طبیعی کشورشان به شرکت‌های بیگانه و سیاست‌های «سازمان تجارت جهانی» است که حق تخصیص یارانه برای حمایت از محصولات داخلی را برای آمریکا محفوظ ولی از کشورهای توسعه‌نیافته دریغ می‌دارد.

پرکینز در «تریبون جهانی بررسی‌های اجتماعی» (WSF)^۳ می‌گوید: «اگر فقط یک "امپراتوری شریر"^۴ وجود داشته باشد، ماییم (ایالات متحده‌ی آمریکا).» در حالی که مالکان این امپراتوری فقط ۱٪ از مردم آمریکا هستند^۵، در کشورهای فقیر روزانه پنجاه هزار نفر به‌سبب عدم دسترسی به غذا و داروهای عادی جان می‌دهند. وی که از WSF خواست با این «امپراتوری شریر» مبارزه پیشه کند، می‌گوید: (در نظام سرمایه‌داری) اقتصاد (بیش از آنکه) یک علم باشد، وسیله‌ی توجیه‌راه‌هایی برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین‌شده‌ی نظام است. اکنون گاه آن است که به پا خیزیم و فریاد سر دهیم که بدهی‌های کشورهای توسعه‌نیافته غیرقانونی است و باید ابطال شود. اگر WSF فعالانه به دنبال آرمانی جایگزین برای وضع کنونی نباشد، برای کسانی که به حاشیه رانده شده و از هر حقوقی

۱. یادداشت‌های ۷ و ۸ مترجمان («بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول»، و «سونامی‌ای از نوع دیگر»).

۲. یادداشت ۱۲ مترجمان («پروژه قرن جدید آمریکایی») به طرح «نومحافظه-کاران» برای گسترش و تسلط هرچه بیشتر این امپراتوری می‌پردازد.

۳. World Social Forum، اجلاس ژانویه‌ی ۲۰۰۵، پورتو آگره‌ی برزیل.

۴. کنایه به استفاده از اصطلاح «محور شرارت» در مورد ایران، کره‌ی شمالی و عراق توسط جرج بوش.

۵. یادداشت ۱۴ مترجمان («اقتصاد جنگ طبقاتی در آمریکا»).

محروم مانده‌اند، تنها جایگزین ممکن تروریسم خواهد بود» (تروریسمی که آمریکای «ابشرکتی» به استقبالش می‌رود و آن را بهانه قرار می‌دهد تا به دور باطل «تروریسم - جنگ»^۶ دامن زند و کشورهای ناهمراه را به آتش و ویرانی کشد و سپس، به بهانه‌ی «بازسازی» برای چپاول و غارت هرچه بیشتر، در اختیار مالکان «امپراتوری جهانی» یعنی «ابشرکت‌ها» قرار دهد. آری! ۲۵ کشور در لیست انتظار محرمانه‌ی آمریکا برای تهاجم قرار دارند تا سپس توسط ابرشرکت‌های آمریکایی مثلاً «بازسازی» شوند. «جهت صرفه‌جویی در وقت (!)»، قرارداد بسیاری از این «بازسازی»ها، حتی پیش از تهاجم آمریکا، بین پنتاگون و ابرشرکت‌های خاصی به امضا رسیده است.^۷

با فروپاشی «بلوک شرق» در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، غالباً از سرمایه‌داری نولیبرالی به‌عنوان یگانه راه دستیابی به توسعه و دموکراسی یاد می‌شود. زمانی در غرب، نظام نوپای تولید سرمایه‌داری، در مقابله با نظام تولید فئودالی و با هدف جایگزینی آن، باید زنجیرهای نظام حاکم را می‌گسست و با تاجر، دیکتاتوری و موانع توسعه مبارزه می‌کرد؛ باید برای دموکراسی می‌جنگید و نیروهای تولیدی جامعه را برای به خدمت گرفتن، «آزاد» می‌کرد. ولی آیا هنوز هم دموکراسی و آزادی می‌تواند رهاورد نظام سرمایه‌داری باشد؟ آیا نظام سرمایه‌داری لیبرالی (یا از دهه ۸۰ به این سو، نولیبرالی) به توسعه‌ی مطلوب در کشورهای توسعه‌نیافته و ایجاد دموکراسی در آنها انجامیده است؟ یادداشت‌های ۳، ۵ و ۶ مترجمان در انتهای کتاب، صرفاً به‌عنوان نمونه، به ذکر ۳ مورد تاریخی می‌پردازد. در کشورهای توسعه‌یافته‌ی صنعتی، چطور؟ آیا باز هم این نظام برای توسعه‌ی دموکراسی (یا، دست‌کم، حفظ دموکراسی موجود) مبارزه می‌کند؟ بدیهی است که، با افزایش قدرت سیاسی ابرشرکت‌ها و حاکمیت نمایندگان آنان، قدرت سیاسی مردم کاهش می‌یابد و دموکراسی هرچه بیشتر از معنا تهی خواهد شد.

چنین است که عطش پایان نیافتنی سرمایه‌داری برای قدرت، تمامی رسانه‌های^۸ بین‌المللی و بزرگ آمریکا را تا سال ۲۰۰۴ تحت مالکیت انحصاری ۵ ابرشرکت^۹ درآورده است که در جهت اهداف شرکت سالاری، از طریق این رسانه‌ها، بر نحوه تفکر انسان‌ها فرمان می‌رانند، تزریق اندیشه می‌کنند، به ایجاد تقاضاهای غیرواقعی در فریبنده‌ترین شکل‌ها دست می‌زنند و ناآگاهی را جایگزین دانایی می‌کنند، زیرا «نادانی» جامعه تضمین‌کننده‌ی «قدرت» چنین حاکمانی است. اینجاست که «نادانی قدرت است!» (از شعارهای وارونه‌ی سه‌گانه‌ی رمان «۱۹۸۴» جرج اورول) خود را در نظام سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

اگر سرمایه‌داری یگانه راه ممکن است، این سؤال نیز باید وسیعاً مطرح شود که «با پیش گرفتن راه سرمایه‌داری، اجتناب از مهلکه‌های ذاتی آن چگونه امکان‌پذیر خواهد بود؟»

«جرج اورول»، در «۱۹۸۴»، تصویری هراسناک از یک جامعه‌ی تخیلی سوسیالیستی به تصویر می‌کشد. ولی امروزه، به‌عین، می‌بینیم که همه‌ی هراس‌ها از جاسوسی در زندگی شخصی مردم، استراق‌سمع تلفنی، ردیابی مبادلات پست‌الکترونیکی، ردیابی خرید کتاب‌ها و کتاب‌های امانت گرفته شده از کتابخانه‌ها، نصب «تراشه‌های جاسوسی» روی تمام اجناس توسط شرکت‌های Procter & Gamble و ژیلت و اجناس فروشگاه‌های Wall-Mart

۶. هرچند که، به‌قول «جان پیلجر» استرالیایی (روزنامه‌نگار برجسته‌ی مستقل مقیم انگلستان و «عنصر نامطلوب» در ایالات متحده‌ی آمریکا)، «جنگ، خود، تروریسم است.» م.ک. به جلد ۳ از مجموعه «پشت پرده مخملین»: کتاب «اربابان جدید جهان» نوشته جان پیلجر، نشر اختران.

۷. در سال ۲۰۰۴ «دفتر هماهنگ‌کننده‌ی بازسازی و تثبیت» به همین منظور، توسط «کاخ سفید» ایجاد شد: «یادداشت شماره ۹ مترجمان: ظهور سرمایه‌داری فاجعه».

۸. این رکن چهارم دموکراسی.

۹. مراجعه کنید به «یادداشت شماره ۱۳ مترجمان: رسانه‌های جمعی در کنترل و تملک انحصاری ابرشرکت‌ها».

بدون اطلاع خریدار^{۱۰}، و... و... تحت نظام سرمایه‌داری حاکم بر یگانه ابرقدرت جهان و به دستور بالاترین تصمیم‌گیرندگان (شخص جرج بوش و «آژانس امنیت ملی»)، صورت می‌گیرد.

این هم یکی دیگر از طنزهای تاریخ است که پیشگویی افسانه‌مانند و هولناک «اورول» درباره‌ی جامعه‌ی تخیلی سوسیالیستی «۱۹۸۴»، به بهترین شکل ممکن، واقعیت‌های هراسناک «امپراتوری جهانی» سرمایه‌داری را منعکس کند.

همچنین شعار وارونه‌ی دیگر «۱۹۸۴» یعنی «جنگ صلح است!»، به بهترین شکل، آتش‌افروزی‌های «امپراتوری جهانی» را نشان می‌دهد.

یادداشت‌های شماره ۱ تا ۵ و ۱۱ مترجمان در انتهای کتاب به روابط تنگاتنگ بین ابرشرکت‌ها و صاحبان قدرت سیاسی در ایالات متحده و یادداشت‌های ۳، ۵، ۶ و ۱۰ به «دست‌دیگر بازار» (مشت آهنین) در کنار «دست نامرئی» اش می‌پردازد.

ترجمه‌ی این کتاب از آغاز تا پایان فصل ۲۱ توسط دوست دیرینه و ارجمندم آقای میرمحمود نبوی و از فصل ۲۲ به بعد توسط این‌جانب صورت گرفته است.

در پایان، لازم است از دوشیزه هلنا هاکوپیان که زحمت تایپ متن اصلی و یادداشت‌های مترجمان و تغییرات چندین و چندباره‌ی آن را با صبر و خوشرویی بر عهده داشتند تشکر کنیم. همچنین از جناب آقای اردهالی، مدیر محترم نشر اختران، به‌خاطر استقبال از چاپ این کتاب و پذیرفتن یادداشت‌های طولانی مترجمان به‌رغم کمبود جا صمیمانه سپاسگزاری می‌شود.

یادآوری: در هر فصل، مواردی که با عددی بین دو هلال شماره‌گذاری شده است ارجاع به «فهرست منابع مؤلف» برای فصل مربوط در پایان کتاب است، در حالی که اعداد بدون هلال بالای برخی واژه‌ها به زیرنویس همان صفحه ارجاع می‌دهد.

۳۱ فروردین ۱۳۸۵

مهرداد (خلیل) شهابی سیرجانی

۱۰. کتاب «تراشه‌های جاسوسی: طرح شرکت‌های بزرگ و دولت برای ردیابی هر حرکت شهروندان از طریق فرکانس‌های رادیویی» تألیف خانم لیز مک‌این‌تایر.

پیشگفتار مترجمان برای چاپ دوم

به بهانه‌ی یادداشتی برای چاپ دوم این کتاب، فرصت را مغتنم می‌بینیم تا از بازخوانی متن چاپ اول و پیشنهادهای مبسوط و بسیار مثبت دوست فاضل و ارجمندمان، آقای دکتر رضا شیعه‌یان، صمیمانه سپاسگزاری کنیم.

ضمناً در چاپ اول، در پایان تعدادی از چهارده یادداشت تفصیلی مترجمان در انتهای کتاب، وعده داده بودیم که، در آتی‌های نزدیک، اطلاعات بیشتری را در زمینه‌ی مورد بحث در کتابی تحت عنوان «پشت پرده‌ی مخملین» ارائه کنیم. به‌رغم این وعده، انتشار کتاب‌هایی بسیار پراهمیت به زبان انگلیسی با موضوعاتی که از جهات مختلفی با مطالب «اعترافات یک جنایتکار اقتصادی» و چهارده یادداشت تکمیلی ما در انتهای کتاب ارتباط پیدا می‌کرد ما را بر آن داشت که، بدون فوت وقت، به ترجمه‌ی آن‌ها بپردازیم و تألیف کتاب وعده داده شده را به زمان تکمیل ترجمه‌ی کتاب‌های مزبور موکول کنیم. به این ترتیب، به تدریج، نه یک کتاب، که مجموعه‌ای از ترجمه‌ها و تألیفات تحت عنوان «پشت پرده‌ی مخملین» انتشار خواهد یافت که کتاب حاضر جلد اول از این مجموعه به شمار می‌رود. در زمان حاضر، این مجموعه مشتمل بر کتاب‌های زیر است:

«پشت پرده‌ی مخملین - جلد ۱: اعترافات یک جنایتکار اقتصادی»، نویسنده: جان پرکینز، تاریخ انتشار ۱۳۸۵.

«پشت پرده‌ی مخملین - جلد ۲: به من دروغ نگو: گزارش‌هایی تاریخ‌ساز از روزنامه‌نگاران کاوشگر»، به‌کوشش جان پیلجر، تاریخ انتشار ۱۳۸۷.

«پشت پرده‌ی مخملین - جلد ۳: اربابان جدید جهان»، نویسنده: جان پیلجر. تاریخ انتشار ۱۳۸۸.

«پشت پرده‌ی مخملین - جلد ۴: دکترین شوک - ظهور سرمایه‌داری فاجعه»، نویسنده: نائومی کلاین، در دست انتشار.

جلد پنجم این مجموعه نیز در دست ترجمه است و در فرصت دیگری معرفی خواهد شد.

در ارتباط با نام این مجموعه، لازم به یادآوری است که کلمات «پشت پرده» به هیچ‌وجه مبتنی «تئوری توطئه» نیست. برعکس، تمام پلیدی‌هایی که در این مجموعه مطرح می‌شود، از دید ما، ناشی از منطق درونی و ذات نظام سرمایه‌داری است. از نظامی که موتور محرکه‌اش «بیشینه‌سازی سود» است، جز این چیزی نمی‌توان انتظار داشت. جان پرکینز، نویسنده‌ی کتاب، نیز خود می‌گوید: «به‌رغم ناآگاهی، فریب‌خوردگی، و در بسیاری موارد، خودفریفتگی، این بازیگران و کارگزاران توطئه‌ای پنهانی نبودند. آنان "محصول نظام"ی بودند که پرورنده‌ی زیرکانه‌ترین، ظریف‌ترین و مؤثرترین شکل امپریالیسم است.»

عنوان «پشت پرده‌ی مخملین» صرفاً یک بهره‌گیری طنزآمیز از واژگان خود جهان سرمایه‌داری است که برای توصیف نظام سوسیالیستی، از عبارت «پشت پرده‌ی آهنین» استفاده می‌کرد. هدف از انتشار این مجموعه، بدون قائل بودن به «تئوری توطئه»، بازگویی خشونت‌ها و سایر ویژگی‌های غیرانسانی نظام سرمایه‌داری است که با بهره‌گیری از رسانه‌هایش می‌کوشد زشتی‌ها و دروغ‌هایش را، اگر نه در «پشت پرده‌ی آهنین»، که «پشت پرده‌ی مخملین» پنهان کند و ظاهری زیبا و فریبنده را به نمایش گذارد.

دی‌ماه ۱۳۸۷

مهرداد (خلیل) شهابی - میرمحمود نبوی

پیشگفتار نویسنده

جنایتکاران اقتصادی^۱ افرادی حرفه‌ای‌اند که کلاه کشورهای مختلف را در سراسر جهان در ارقام نجومی میلیارد دلاری برمی‌دارند. آنان وجوه مالی «بانک جهانی»، «آژانس ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی»^۲ و سازمان‌های خیریه را به صندوق شرکت‌های بزرگ و جیب تعدادی خانواده ثروتمند سرازیر می‌کند که منابع طبیعی کره زمین را در اختیار دارند.

سلاح این جنایتکاران عبارت است از: گزارشات مالی مجعول، انتخابات ساختگی، رشوه، اخاذی، سکس، و قتل. آنان بازیگران همان بازی قدیمی امپراتوری هستند که در حال حاضر و در این روزگار جهانی‌سازی، ابعاد جدید و وحشتناکی به خود گرفته است.

من می‌دانم از چه چیزی حرف می‌زنم... زیرا من خودم یکی از همان جنایتکاران اقتصادی بودم.

عبارات فوق را به سال ۱۹۸۲ در آغاز دست نوشته ای تحت عنوان «وجدان آگاه جانی مزدور اقتصادی» مطرح کرده بودم. کتاب فوق به رؤسای جمهور دو کشوری تقدیم شده بود که از مشتریان من بودند و برایشان ارزش و احترام خیلی زیادی قائل بودم — این دو شخصیت سیاسی خائیمه رولدوس^۳ رئیس‌جمهور اکوادور و عمر توریکوس^۴ رئیس‌جمهور پاناما بودند.

هر دو در سانحه هوایی جانشان را از دست دادند و این حوادث به هیچ عنوان اتفاقی نبود. آنها را به قتل رساندند، زیرا از ائتلاف با شرکت‌های بزرگ، دولت آمریکا و بانکداران که هدفی جز ایجاد امپراتوری جهانی نداشتند، سرپیچی کرده بودند.

ما — مزدوران جنایتکار در عرصه امور مالی در جلب همکاری رولدوس و توریکوس موفق نشده بودیم. و به این ترتیب مزدوران جانی سازمان «سیا» (CIA) که از نزدیک ما را دنبال می‌کردند وارد گود شدند.

با این وجود در آن دوران، آنها موفق شدند مرا از نوشتن این کتاب منصرف سازند. طی بیست سال، چهار بار به نوشتن این کتاب اقدام کردم و هر بار حادثه ای مهم به انگیزه ای تازه تبدیل می‌شد و تصمیم را برای نوشتن بر می‌انگیخت: اشغال پاناما توسط آمریکا در سال ۱۹۸۹، اولین جنگ خلیج فارس، مداخله نظامی آمریکا در سومالی، ظهور اسامه بن لادن. با این وجود، تهدیدات و یا رشوه همیشه مرا از ادامه اجرای طرح برای نوشتن این کتاب باز می‌داشت.

در سال ۲۰۰۳ سردبیر یکی از ناشران بزرگ که یکی از شعبه های شرکت بین‌المللی قدرتمند است، پیش نویس کتابی را که حالا «اعترافات جنایتکار اقتصادی» نام دارد خواند، و با اعتراف به «جذاب بودن داستان» و تأیید آن به عنوان داستانی که حتماً باید به نوشته می‌آمد، با لبخند تأسف آمیزی به من گفت که نمی‌تواند خودش را برای چاپ آن به مخاطره بیاندازد، زیرا مراتب عالی مدیران حتماً با آن مخالفت خواهند کرد. ولی به من پیشنهاد کرد که آن به شکل رمان بنویسم: «می‌توانیم آن را در طیف آثاری نظیر جان لوکاره یا گراهام گرین راهی بازار کنیم.

ولی این داستان تخیلی نیست، ماجرای واقعی زندگی من است.

سپس ناشری شجاع‌تر، که به انتشاراتی‌های بزرگ بین‌المللی وابسته نبود، موافقت کرد که برای انتشار این داستان

-
1. EHM = Economic Hit Men
 2. EHM = Economic Hit Men
 3. Jaime Roldos
 4. Omar Torrijos

واقعی به من کمک کند. سزاوار است که این داستان حتماً بازگویی شود. جهان امروز شاهد بحران های عمیقی است که در عین حال فرصت های فوق العاده ای به ما عرضه می کند.

داستان «اعترافات جنایتکار اقتصادی» نشان می دهد که ما از کجا به اینجا رسیده ایم و چرا بی وقفه باید با بحران هایی دائمی مقابله کنیم که در عین حال فایق آمدن بر آنها برای ما امکان ناپذیر به نظر می رسد. سزاوار است که این داستان حتماً به اطلاع عموم مردم برسد، زیرا تنها با درک اشتباهات گذشته است که می توانیم برای فرصت های آتی استفاده کنیم، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و به همین گونه دومین جنگ علیه عراق، علاوه بر این باید دانست که اگر سه هزار نفر در جریان سوء قصد تروریستی ۱۱ سپتامبر کشته شدند، نباید فراموش کنیم که هر روز بیست چهار هزار نفر از گرسنگی و معضلات ناشی از آن جان می دهند. (۱)

از همه مهم تر، این ماجرا باید بازگو شود؛ چون که امروز، برای اولین بار در تاریخ بشری، یک ملت توانایی، پول و قدرت تغییر این امر را دارد. آن ملت ملتی است که من در آن به دنیا آمدم و به عنوان جنایتکار اقتصادی به آن خدمت کردم: ایالات متحده ای آمریکا. اما، چه چیز سرانجام مرا متقاعد کرد که تهدیدها و رشوه ها را نادیده بگیرم؟ من دو پاسخ برای این پرسش دارم. پاسخ اول من مختصر است: تنها فرزندم، جسیکا تحصیلاتش را به پایان رسانده و مستقل شده است. اخیراً وقتی به او گفتم که قصد انتشار کتابم را دارم و از نگرانی هایم با او حرف زدم، در جواب به من گفت: «بابا، نگران نباش. اگر تو را گرفتند، من ادامه می دهم. ما باید این کار را انجام دهیم، به خاطر بچه هایی که امیدوارم روز به دنیا بیاورم، یعنی بچه هایی که نوه های تو خواهند بود.»

پاسخ دوم کمی طولانی تر است و به خلوص نیت من نسبت به کشوری باز می گردد که در آن بزرگ شده ام، به عشق به آرمان هایی که پدران بنیانگذار آن اعلام داشته اند، به تعهد عمیقی که نسبت به جمهوری آمریکا دارم که امروزه «زندگی، آزادی و خوشبختی» را به همه و همه جا وعده می دهد، و به تصمیمی باز می گردد که پس از ۱۱ سپتامبر گرفتم که از این پس دست روی دست نگذارم تا جنایتکاران اقتصادی آن جمهوری را به یک «امپراتوری جهانی» تبدیل کنند.

این داستانی واقعی است و من در لحظه لحظه ای آن زیسته ام. صحنه ها، مردم، مکالمات و احساساتی که شرح می دهم، همه و همه جزء زندگی من بوده اند. این ماجرای شخصی در چهارچوب بزرگ تری از وقایع جهانی و تاریخی اتفاق افتاده است، وقایعی که تاریخ ساز بوده اند و ما را به جایی رسانیده اند که در حال حاضر در آن به سر می بریم و تعیین کننده بنیادهای زندگی فرزندانمان هستند.

من تمام سعی خود را به کار بستم تا به دقت این تجربیات و مکالمات را عیناً ارائه دهم. هر بار که به حادثه ای تاریخی و یا نقل مکالمه ای پرداخته ام، از چند منبع مختلف بهره گرفته ام که عبارتند از پرونده های رسمی، یادداشت ها و خاطراتی که در گذشته نوشته بودم، خاطرات خودم و خاطرات افرادی که به نحوی به این داستان مربوط می شدند، پنج دست نوشته قبلی و آثار نویسندگان دیگر، به ویژه آن دسته از آثاری که اخیراً انتشار یافته و حاوی اطلاعاتی بوده اند که یا پیش از این قابل دسترسی نبودند و یا این که در جرگه اطلاعات سری محسوب می شدند.

در انتهای کتاب، منابع اطلاعاتی فوق ارائه می شود تا خواننده ای علاقه مند بتواند این موضوعات را با جزئیات و عمق بیشتری پیگیری کند.

برای تسهیل روند داستان، در برخی موارد چند گفت و گوی مختلف با شخص خاصی را در یک گفت و گو به شکل متراکم مطرح کرده ام.

ناشر کتاب از من می پرسید: آیا واقعاً شماها بین خودتان یکدیگر را «جنایتکار اقتصادی» خطاب می کردید؟ من در پاسخ به او اطمینان دادم که بله، گرچه فقط حروف اول این دو واژه (ج.ا.) را بکار می بردیم. در واقع، در یکی از

روزهای سال ۱۹۷۱، زمانی که با مربی‌ام کلودین شروع به کار کردم، او به من گفت: «مأموریت من این است که از تو یک جنایتکار اقتصادی بسازم. هیچ کسی حتی همسرت نباید از این موضوع مطلع شود.» بعد خیلی جدی اضافه کرد: «وقتی پا به اینجا می‌گذاری، برای تمام زندگیت خواهد بود.»

بعد از آن روز، به‌ندرت نام کامل «جنایتکار اقتصادی» را به کار می‌برد بلکه صرفاً از حروف اول^۵ (ج - ا) استفاده می‌کرد. کلودین نمونه و الگویی بارز از حرفه‌ای بود که من بدان داخل شده بودم. کلودین هم زیبا بود و هم باهوش و کارآیی بالایی داشت به طوری که به نقاط ضعف من پی برده بود و به خوبی از آن به نفع خودش استفاده می‌کرد. شغل او و نحوه‌ی اجرای آن بیانگر دقت نظر و ظرافت افرادی است که در پشت این نظام عمل می‌کردند.

کلودین در تشریح نوع کاری که من باید عهده دار می‌شدم، طفره نرفت و با صراحت تمام گفت که باید رهبران کشورهای مختلف را تشویق کنم تا به شبکه گسترده‌ای بپیوندند که منافع بازرگانی ایالات متحده ایجاد می‌کند. در نهایت، چنین رهبرانی در تاریخ تنیده‌شده‌ی بدهکاری‌ای به دام می‌افتند که وفاداری آنان را به نظام تضمین می‌کند. در جهت ارضای نیازهای نظامی، اقتصادی و سیاسی خود، هر موقع دلمان خواست به آن رهبران رجوع می‌کنیم. در عوض آنان با ایجاد شهرک‌های صنعتی، نیروگاه‌های تولید برق و فرودگاه، موقعیت سیاسی خود را در میان ملت‌شان حفظ و تحکیم می‌کنند. ضمن آنکه از قیل آن، صاحبان شرکت‌های مهندسی و ساختمانی آمریکا به‌طور شگفت‌انگیزی ثروتمند می‌شوند.»

امروزه، ما نتایج این نظام را می‌بینیم، نظامی که این‌طور دیوانه‌وار و لجام‌گسیخته عمل می‌کند. مدیران شرکت‌های بسیار آبرومند انسان‌ها را با مزد بخور و نمیر در شرایط غیرانسانی کارگاه‌های غیر قانونی به بیگاری می‌گیرند.

شرکت‌های نفتی گستاخانه با ریختن مواد آلاینده و سموم کشنده در رودخانه‌ها و جنگل‌ها، آگاهانه دست به کشتار انسان‌ها، حیوانات و گیاهان می‌زنند و اقدام به نسل‌کشی در میان فرهنگ‌های قدیمی می‌کنند. صنایع دارویی از ارائه دارو برای نجات جان میلیون‌ها آفریقایی که به بیماری ایدز مبتلا هستند دریغ می‌ورزند.

در همین آمریکا، دوازده میلیون خانوار همیشه نگران وعده‌ی بعدی غذای خود هستند. (۲)
صنایع انرژی شاهرک‌های نظیر «انرون»^۶ را خلق می‌کند. صنعت حسابرسی هم شاهرک‌های دیگری به نام «آرتور اندرسن» (۲) را به وجود می‌آورد (هر دو شاهرک‌هایی فضاحت‌بار - م). چنان که بعداً خواهیم دید، این در حالی است که نسبت درآمد یک پنجم جمعیت در غنی‌ترین کشورها به یک پنجم جمعیت در فقیرترین کشورها از سی به یک در سال ۱۹۶۰ به هفتاد و چهار به یک در سال ۱۹۹۵ رسیده است. (۳)

آمریکا بیش از هشتاد و هفت میلیارد دلار صرف جنگ عراق می‌کند در حالی که طبق برآورد سازمان ملل، با نصف این رقم می‌توان آب سالم، غذای کافی، خدمات بهداشتی، دفع فاضلاب و آموزش اولیه برای تمام ساکنان کره‌ی زمین فراهم کرد. (۴)

و ما در حیرتیم که چرا تروریست‌ها به ما حمله می‌کنند!

بعضی‌ها مسائل جاری ما را مربوط به توطئه سازمان‌یافته می‌دانند. کاش به همین سادگی بود. توطئه‌گران را می‌توان از لانه هایشان بیرون کشید و در دادگاه به کیفر رساند، ولی این نظام توسط گروه کوچکی هدایت نمی‌شود، بلکه تحت تأثیر تفکری است که به مثابه کلام انجیل مقبولیت عام یافته است:

5. EHM'S

۶ Enron و Anderson، نگاه کنید به «یادداشت شماره ۱ مترجمان: ابرشرکت انرونو جرج بوش».

این تفکر بر این اساس که هر رشدی در عرصه اقتصادی موجب خوشبختی بشریت است و هر اندازه رشد اقتصادی بیشتر باشد مزایای آن نیز به همان نسبت گسترش می‌یابد. این اعتقاد یک نتیجه طبیعی نیز به دنبال دارد: از آنهایی که آتش بیار معرکه رشد اقتصادی بوده اند، باید تجللی به عمل آورد و سزاوار پاداش هستند، در حالی که از حاشیه نشین ها تنها باید بهره کشی کرد. البته، چنین بینشی اشتباه محض است. همانطور که می‌دانیم، در خیلی از کشورها، رشد اقتصادی به نفع بخش کوچکی از جامعه تمام می‌شود و ممکن است، به واقع، به بروز وضعیت دشوارتری برای اکثریت مردم بینجامد.

این اعتقاد جنبی که «ناخدایان صنعت، که سکان هدایت این نظام را در دست دارند، باید از امتیازات ویژه برخوردار باشند» هرچه بیشتر به این وضع دامن می‌زند. این اعتقاد در بسیاری از مشکلات فعلی ما ریشه دار و شاید علت رواج نظریه توطئه نیز از همین جا منشأ گرفته باشد.

وقتی زنان و مردان به خاطر حرص و آژشان پاداش می‌گیرند، چنین مشوق‌هایی به راحتی مفهوم پاداش را به بزهکاری تبدیل می‌کند. وقتی مصرف سرسام آور منابع طبیعی کره زمین به حد مفهومی مقرون به تقدس ارتقاء می‌یابد، یعنی همان فرهنگی که ما به کودکانمان می‌آموزیم که مبنای آن نیز در واقع چیزی به جز الگوهای بیمارناک و نامتعادل نیست، یعنی همان فرهنگی که بخش عظیمی از جامعه را مشروط به گروه اندکی از خواص و نخبگان می‌داند، در این صورت تنها می‌توانیم منتظر بروز مشکلات باشیم.

شرکت‌های چند ملیتی، بانک‌ها و دولت‌ها (جمعاً تحت عنوان، «ابشرکت‌سالاری»^۷)، در فرایند پیشبرد «امپراتوری جهانی»، با به کارگیری توان مالی و سیاسی خود می‌خواهند اطمینان حاصل کنند که مدارس، واحدهای تجاری، و رسانه‌های همگانی ما از نظریات فریبنده و پیامدهای آن تبعیت خواهند کرد.

آنها ما را به جایی رسانده‌اند که فرهنگ جهانی ما به ماشین غول‌آسایی تبدیل شده که به طور فزاینده‌ای نیازمند سوخت و نگهداری وضع موجود است؛ به طوری که نهایتاً هر چیزی را که به چشم می‌آید مصرف می‌کند و سرانجام چاره‌ای جز بلعیدن خودش نخواهد داشت. ابر شرکت‌سالاری توطئه نیست، ولی اعضای آن از ارزش‌ها و اهداف مشترکی الهام می‌گیرند. یکی از عملکردهای چنین ائتلافی در تداوم و گسترش و تقویت نظام است.

زندگی کسانی که در این نظام به کسب موفقیت‌هایی نائل آمده‌اند، با تمام ساز و برگ چنین زندگی‌هایی یعنی ویلاها، کشتی‌های تفریحی و با هواپیماهای شخصی‌شان، به عنوان الگوی بارزی به ما معرفی می‌شود که گویی باید سرمشق همه ما قرار گیرد، و حاکی از شیوه‌ای از زندگانی است که می‌گوید: مصرف کنید، و مصرف کنید و باز هم مصرف کنید.

از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا ما را متقاعد سازند که مصرف وظیفه‌ای اجتماعی است، و غارت زمین برای اقتصاد مفید بوده و در نتیجه منافع ما را تضمین می‌کند. به آدم‌هایی مثل من حقوق‌های گزافی پرداخت می‌شود تا شغل کار چاق کنی نظام را بر عهده گیریم.

و اگر بر حسب اتفاق طرح‌های ما با شکست مواجه شود، افراد دیگری را به صحنه گسیل می‌کنند که از متانت طبع کمتری برخوردارند و در اصطلاح حرفه‌ای ما آنها را غالباً شغال می‌نامیم. و اگر شغال‌ها نیز در اجرای طرحشان با شکست مواجه شدند، آنگاه نظامیان از راه خواهند رسید.

این کتاب اعترافات مردی است که در گذشته به عنوان EHM، یک جنایتکار اقتصادی، عضو گروه نسبتاً کوچکی بود. اکنون افرادی که نقش مشابهی را ایفا می‌کنند بسیار فراوان‌اند و عناوین زیباتری را یدک می‌کشند؛ در اهروهای

مونسانتو، جنرال الکتریک، نایک، جنرال موتورز، وال مارت^۸ و تقریباً در تمام بنگاه‌های بزرگ در سراسر دنیا حضور دارند.

به عبارت کلی‌تر، «اعترافات جنایتکار اقتصادی» به همان اندازه روایت داستان آنهاست که روایت داستان خود من است.

در عین حال، این داستان زندگی خود شما نیز هست: «اعترافات جنایتکار اقتصادی» داستان دنیای شما و من و اولین امپراتوری واقعا جهانی تاریخ بشریت.

تاریخ به ما می‌آموزد که امپراتوری‌ها هرگز پایدار نمانده، و همواره در اشکال فجیعی سقوط می‌کنند، و در نتیجه چنین سرنوشتی دامن گیر همین امپراتوری نیز خواهد شد. بی شک اگر ما نتوانیم تحولی در روند فعلی ایجاد کنیم این امپراتوری قطعاً به پایان تراژیکی خواهد انجامید. امپراتوری‌ها در فرآیند سلطه جویی‌های خود، و پیش از سقوط مرگبارشان، جوامع و فرهنگ‌های متعددی را به ورطه نابودی می‌کشاند. و هیچ کشوری و نه حتی هیچ ائتلاف بین‌المللی با استثمار دیگر کشورها در دراز مدت قادر به کسب موفقیت نیست.

من این کتاب را به نیت جلب آگاهی عمومی نوشتم از این رو که بتوانیم سمت و سوی تاریخی مان را متحول سازیم.

من بر این باور هستم که وقتی جمع‌کثیری از ما پی بردند که توسط ماشین اقتصادی عظیمی استثمار می‌شوند که برای منابع جهان طمع‌سیری ناپذیری داشته و سرانجام به تشکل‌سازی می‌انجامد که تنها به بردگی انسان دامن می‌زند، در این صورت و با آگاهی به چنین اموری قطعاً آن را تحمل نخواهیم کرد. و در جهانی که اقلیتی ناچیز در دریای ثروت بیکران شنا می‌کنند و اکثریتی بی‌شمار در منجلاب فقر، آلودگی و خشونت غرق می‌شوند، نقش خود را دوباره ارزیابی خواهیم کرد.

ما متعهد خواهیم شد تا مسیر «شفقت، مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی برای همه» را در پیش گیریم. اذعان به وجود «مسئله» اولین قدم برای یافتن راه‌حل آن است. اعتراف به گناه آغاز رستگاری است. بگذارید تا این کتاب الهام‌بخش ما برای نیل به فرازهای متعالی‌تری از تعهدات اجتماعی باشد و ما را در تحقق رؤیای رسیدن به جامعه‌ای متعادل و شرافتمند هدایت کند.

* * *

بدون افراد بسیاری که زندگی مشترکی با آنان داشتم و در صفحات بعد شرح حال‌شان می‌آید، این کتاب به نگارش در نمی‌آمد. از آنان، از بابت دروس و تجربیاتی که از محضرشان آموختم سپاسگزارم. علاوه بر این، می‌خواهم از تمام کسانی که مرا تشویق کردند تا خطر کنم و چنین داستانی را به روایت بیام، سپاسگذاری کنم:

استفن رخشافن، بیل و گین توایست، آن کمپ، آرت روفی و خیلی از کسانی که در کارگاه‌ها و سفرهای موسوم به تغییر رؤیا "Trips Dream Change" همراهم بودند، به‌خصوص دستیارانم؛ او بروس، لین روبرتس - هریک، و ماری تندال و سرانجام همسر بسیار خوبم و شریک ۲۵ سال زندگی‌ام، وینی فرد، و دخترمان جسیکا.

به همین گونه از تمام مردان و زنانی که اطلاعات و دیدگاه‌های شخصی خود را درباره بانک‌های چندملیتی، بنگاه‌های تجاری بین‌المللی و اطلاعات سری درباره کشورهای مختلف به من دادند، در اختیار من گذاشتند سپاسگزار می‌کنم. امتنان ویژه به میکائیل بن-الی، سابریانا بولونینی، خوان گابریل کاراسکو، جیمز گرانت، پل شو و بسیاری افراد دیگر که مایلند نامشان فاش نشود ولی می‌دانند که کی، کی است.

8. Monsanto, General Electrics, Nike, General Motors, Wal Mart. (بنگاه‌های بزرگ آمریکایی)

وقتی پیش‌نویس کتاب تمام شد، پی‌یر سانتی بنیانگذار انتشارات برت-کوهلر، نه تنها با شهامت تمام کتاب را پذیرفت، بلکه برای تصحیح و سر و سامان بخشیدن به این کتاب کمک شایانی برای من بود، به همین علت خیلی باید از او سپاسگذاری کنم.

به همین گونه، از ریچارد پرل متشکرم که موجب شد من با استیون پی‌یر سانتی آشنا شوم، و هم چنین از نووا پرون، راندی فیات، آلن جونز، کریس لی، جنیفر لیس، لوری پلوشود، جنی ویلیامز که پیش‌نویس من را خوانده و مورد نقد و بررسی قرار دادند، از داوید کورتن خیلی متشکرم که علاوه بر این که پیش‌نویس را خواند و مورد نقد و بررسی قرارداد، مرا به انجام آکروپاسی‌هایی در نگارش کتاب واداشت که آن را با شاخص‌های شیوه‌های ارزنده و عالی مطابقت دهم، از پل فدورکو، کارگذارم و والری بروستر که طراحی کتاب را به عهده داشت، و تود مانزا که ویراستار من بود و در مورد او باید بگویم که واقعاً در جستجوی کلمات یک ژنی تمام عیار است و در عین حال فیلسوف فوق‌العاده‌ای نیز هست، از همگی‌شان بی‌اندازه سپاسگذارم.

سپاس ویژه به جیوان سیواسوبرامانیان که ویراستار اجرایی برت کوهلر است، به کن لوپف، ریک ویلسن، ماریا خشوش اگیلو، پت اندرسن، مارینا کوک، مایکل کرولی، روبین دونوان، کریستین فرانتس، تیفانی لی، کاترین لنگرون، دیان پلانتر و تمام کارکنان برت کوهلر، که ضرورت اعتلای سطح آگاهی را تشخیص می‌دهند و خستگی‌ناپذیر کار کردند تا این دنیا را به مکانی بهتر بدل کنند.

از کسانی که با من در شرکت مین کار کردند ولی از نقش‌شان در کمک به یک جنایتکار اقتصادی برای شکل دادن به «امپراتوری جهانی» بی‌اطلاع بودند تشکر می‌کنم، به‌ویژه از کسانی که برای من کار کردند و یا با آنان به سفرهای دوردست رفتم و لحظات با ارزشی را با آنان گذرانده‌ام تشکر فراوان دارم. همچنین از اهود اسپرلینگ و کارکنانش در نشر «اینر ترادیشن اینترناشنال» که کتاب‌های قبلی‌ام راجع به فرهنگ‌های بومی و کهن را انتشار دادند و همچنین دوستان خوبم که مرا به مسیر نگارش سوق دادند سپاسگزارم.

تا ابد مدیون مردان و زنانی هستم که مرا در خانه‌هایشان در جنگل‌ها، صحراها و کوهستان‌ها در کپره‌های مقوایی‌شان در کناره‌ی رودخانه‌ی جاکارتا و در آلونک‌هایشان در شهرهای بسیاری در گوشه کنار دنیا پذیرفتند و در غذا و زندگی‌شان با من سهیم شدند و بزرگ‌ترین منبع الهام من بودند.

جان پرکینز

اوت ۲۰۰۴

مقدمه

کیتو پایتخت کشور اکوادور، در بستر دره بلند سلسه کوههای آتشفشانی آند و در ارتفاع دو هزار و هفتصد متری از سطح دریا واقع شده است.

ساکنین این شهر که خیلی پیش از آمدن کریستف کلمب به آمریکا بنا شده است، اگر چه در چند کیلومتری خط استوا به سر می‌برند، ولی چشمه‌هایشان به برف روی قله‌های اطراف عادت دارد.

شهر «شیل» یک پایگاه نظامی و پاسگاه مرزی است که کاملاً در محیط جنگل آمازونی توسط کمپانی نفتی که به همین اسم نامیده می‌شود ایجاد گردیده و دو هزار و چهار صد متر پائین تر از کیتو واقع شده است.

شهری غبارآلود که سکنه‌اش عمدتاً سربازان، کارگران نفتی و افراد بومی از قبایل شوآور و کیچوا^۱ هستند و به عنوان کارگر ساده و یا فاحشه به خدمت گرفته می‌شوند.

برای سفر از یک شهر به شهر دیگر باید از پُریچ و خم و خطرناکی عبور کرد. بومیان می‌گویند در این مسافرت یک روزه، چهار فصل سال را می‌توان دید. با وجود اینکه من بارها این راه را با ماشین طی کرده‌ام، هیچ‌وقت از مناظر تماشایی آن خسته نمی‌شوم.

از یک طرف ارتفاعات عمودی که سر به آسمان می‌سایند و آبشارهای متعدد و انبوه آنااس‌هایی که خاص این منطقه است و جابه‌جا دیده می‌شوند. و در طرف دیگر، دره‌ای عمیق که در انتهای آن رودخانه پاستازا، که یکی از آب‌راه‌های رودخانه آمازون است با عبور از رشته کوه‌های آند مارپیچ به سوی اقیانوس سرازیر می‌شود.

آب رودخانه پاستازا^۲ از توده یخی کوتوپاکسی^۳ که یکی از بلندترین آتشفشان‌های فعال دنیا است سرچشمه می‌گیرد. این آتشفشان در فاصله‌ی سه هزار مایلی اقیانوس اطلس قرار دارد و در زمان اینکاه‌ها^۴ خدای مردم بوده است.

پاستازا آب یخچال‌های مرتفع‌ترین کوه آتشفشان فعال جهان، کوه کوتوپاکسی (۹) را که در دوران اینکاه‌ها یکی از خدایان بوده، از فاصله پنج هزار کیلومتری به اقیانوس اطلس حمل می‌کند.

در سال ۲۰۰۳ مأموریتی به عهده گرفته بودم که با تمام مأموریت‌های قبلی ام متفاوت بود، و به این ترتیب با یک «سوارو اوتیک» کیتو را به مقصد شهر شل ترک کردم. امیدوار بودم به جنگی خاتمه دهم که خودم در برپا کردنش شرکت کرده بودم.

همان طور که جنایتکاران اقتصادی مسئول بسیاری مسائل و مشکلات هستند، این جنگ نیز یکی از آن مواردی بود که خارج از همین کشور هیچ کس از آن مطلع نبود.

من می‌رفتم شوآرها^۵، کیشواها^۶ و همسایگان‌شان آشوارها^۷ و شی‌ویارها^۸ را ملاقات کنم.

اینها این قبایل مصمم بودند به قیمت جانشان هم که شده جلوی شرکت‌های نفتی بایستند و نگذارند خانه‌ها،

1. Kichwa, Shuar
2. Pastaza
3. Cotopaxi

۴. Incas، مردم اصلی پرو قبل از ورود اسپانیایی‌ها.

5. Shuar
6. Kishwa
7. Ashuar
8. Shiwiar

خانواده‌ها و زمین‌هایشان نابود شود. برای آنان جنگ به معنی مرگ و زندگی بچه‌هایشان و فرهنگ‌شان بود — در حالی که برای ما، جنگ برای کسب قدرت، پول و منابع طبیعی بود. و این بخشی از تلاشها برای کسب سلطهٔ جهانی و تحقق رؤیای چند آدم طماع، برای ایجاد «امپراتوری جهانی» بود. (۱)

این همان کاری است که جنایتکاران اقتصادی بهتر از همه از عهدهٔ آن بر می آیند، یعنی ایجاد امپراتوری جهانی. جنایتکاران اقتصادی متشکل از مردان و زنان نخبه‌ای^۹ است که با استفاده از ابزارسازمان‌های مالی بین‌المللی شرایطی را مهیا می‌سازند تا سایر ملل را به تبعیت از ابر شرکت‌های وادارند که ترکیبی است از شرکت‌های بزرگ، دولت و بانک‌های ما.

به همان صورتی که در سنت مافیایها مشاهده می‌کنیم، جنایتکاران اقتصادی نیز مزایا و امتیازاتی برای مشتریانانشان قائل می‌شوند. کدام؟

این دست‌ودلبازی در اشکال وام برای ساختن پروژه‌های زیربنایی از قبیل نیروگاه‌های برق، بزرگراه‌ها، بنادر، فرودگاه یا شهرک‌های صنعتی عرضه می‌شود.

با این وجود اعطای چنین وام‌هایی مشروط است به واگذاری اجرای کلیهٔ طرح‌ها به شرکت‌های مهندسی و سازندهٔ آمریکایی.

در واقع، بخش اعظم وام‌ها هیچ‌گاه از ایالات متحده خارج نمی‌شود بلکه صرفاً از بانک‌های واشنگتن به حساب دفاتر مهندسی در نیویورک، هوستون یا سان‌فرانسیسکو انتقال می‌یابد.

به‌واقع تسهیلات اعطایی تقریباً بلافاصله به ابرشرکت‌های عضو «ابر شرکت‌های سالاری» (اعتباردهنده) عودت داده می‌شود، لیکن از کشور وام‌گیرنده خواسته می‌شود که اصل و فرع وام را تمام و کمال باز پرداخت کند.

در صورتی که جنایتکار اقتصادی کارش را به خوبی انجام داده باشد کشور وام‌گیرنده ظرف چند سال باید در موقعیت ورشکستگی و عدم توانایی در پرداخت اقساط وام گرفتار شود.

وقتی این امر به وقوع می‌پیوندد، ما، مثل مافیایها، تکه‌ای از گوشت کشور قربانی^{۱۰} را مطالبه می‌کنیم. غالباً این مطالبات شامل یک یا چند مورد از موارد زیر است:

کنترل و در اختیار گرفتن حق رأی کشور بدهکار در سازمان ملل، ایجاد پایگاه‌های نظامی یا دستیابی به منابع ارزشمند طبیعی از قبیل نفت یا «آبراه پاناما». البته بدهکار همچنان بدهکار باقی می‌ماند. در چنین حالتی، یک کشور دیگر به جرگهٔ «امپراتوری جهانی» افزوده می‌شود.

در آن روز خوب آفتابی سال ۲۰۰۳ در حالی که که از کیتو به سمت شل رانندگی می‌کردم، خاطرات اولین سفرم را در سی پنج سال پیش از این، یعنی وقتی که برای اولین بار پا به این نقطه از جهان گذاشته بودم مرور می‌کردم.

در جایی خوانده بودم که گرچه اکوادور از نظر وسعت به اندازه‌ی نوادا است ولی بیش از سی کوه آتشفشان فعال دارد، و زیستگاه بیش از پانزده درصد از انواع پرندگان جهان است، و علاوه بر این هزاران نوع از گیاهانی که هنوز طبقه‌بندی نشده‌اند در این منطقه وجود دارد. اکوادور سرزمین تنوع فرهنگ‌ها است و تقریباً به همان تعداد که به

9. Elite

۱۰. اشاره به نمایشنامه‌ی «تاجر ونیزی» اثر شکسپیر که در آن، پس از ناتوانی بدهکار در بازپرداخت به موقع وام و بهره‌ی سنگین آن، رباخوار، طبق قرارداد، خواهان بریدن نیم‌کیلوگوش از بدن بدهکار می‌شود. در صحنه‌ی سوم از پرده‌ی اول این نمایشنامه، شایلاک رباخوار به آنتونیو (ضامن وام گیرنده) می‌گوید «به عنوان تفنن، این نکته را جزء شرایط قرارداد بنویسید که اگر نتوانید در فلان روز و فلان محل، از عهده‌ی تأدیه‌ی دین خود برآیید، این جریمه تعلق گیرد که مقدار نیم‌کیلو از گوشت نازنین شما از هر قسمتی از بدن شما که من مایل باشم، بریده شود.» نمایشنامه‌ی «تاجر ونیزی»، اثر شکسپیر، ترجمه‌ی دکتر علاءالدین بازارگادی، انتشارات سروش (و قبلاً «بنگاه ترجمه و نشر کتاب») - م.

زبان اسپانیایی تکلم می‌کنند، افرادی نیز به زبان‌های بومی قدیمی حرف می‌زنند. من اکوادور را جذاب و در عین حال مرموز یافتم؛ با این تفصیل وصف، کلماتی که آن روز به خاطر می‌رسید، عبارت بود از: ناب، بکر و معصوم.

خیلی چیزها طی این سی و پنج سال تغییر کرده بود. در اولین سفرم در سال ۱۹۶۹، تگزاکو^{۱۱} به تازگی معادن نفت منطقه آمازونی را که در اکوادور قرار داشت کشف کرده بود.

امروز، نفت نصف کل صادرات اکوادور را تشکیل می‌دهد. با کشیدن خط لوله‌ی نفت سراسری سلسله‌ی آند که به فاصله‌ی کوتاهی بعد از اولین سفرم به در آنجا ساخته شد، بیش از نیم‌میلیون بشکه نفت را در جنگل‌های حساس مناطق استوایی مرطوب سرازیر کرد و آلوده ساخت، یعنی بیش از دو برابر حجمی که «اکسان والدز»^{۱۲} در سواحل آلاسکا از دست داد.

امروز خط لوله‌ی جدیدی به طول پانصد کیلومتر و به هزینه ۱/۳۰ میلیارد دلار توسط کنسرسیومی که «جنایتکاران اقتصادی» سازمان داده‌اند ساخته شده و قرار است اکوادور را به یکی از ده کشور عمده تأمین‌کننده نفت برای آمریکا تبدیل کند. (۳) مناطق وسیعی از جنگل باران‌زا از بین رفته است، طوطی منحصر به فرد دم‌دار و پلنگ خالدار از صفحه‌ی زیستی آمریکای لاتین محو شده‌اند، سه فرهنگ بومی اکوادور به ورطه نابودی کشیده شده‌اند و رودخانه‌های بکر و دست‌نخورده به زباله‌دانی نفرت‌انگیزی (یا باتلاق نفرت‌انگیزی) تبدیل شده‌اند.

طی همین مدت، بومیان در صدد پاسخ‌گویی برآمدند. به عنوان مثال می‌توانیم از تلاش‌های گروهی از وکلای دادگستری ایالات متحده یاد کنیم که در هفتم ماه می ۲۰۰۳ از طرف بیش از سی هزار نفر از اهالی اکوادور، مبلغی حدود یک میلیارد دلار علیه شرکت شورون تگزاکو^{۱۳} اقامه‌ی دعوا کردند. دادخواست مدعی بود که بین سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۲ غول نفت — شورون — چهارمیلیون گالن زباله سمی آلوده به نفت و فلزات سنگین سرطان‌زا را در گودال‌ها و یا رودخانه‌ها تخلیه کرده است. همچنین این شرکت تقریباً سیصد و پنجاه چاه زباله را به صورت باز و بدون پوشش رها کرده که در نتیجه باعث مرگ مدام مردم و جانوران بوده و این روند مرگ بار هم چنان ادامه دارد. (۴) از پنجره ماشین سوپارویم توده‌های عظیم ابرهایی را می‌دیدم که به آرامی از فراز جنگل به سوی دره باریک و تنگ پاستازا^{۱۴} حرکت می‌کردند.

پیراهنم خیس شده بود و حالت تهوع داشتم که تنها به دلیل گرمای منطقه استوایی و جاده‌های پر پیچ و خم نبود.

نقشی که من در نابودی این کشور زیبا ایفا کرده بودم وجدانم را جریحه‌دار می‌کرد و راحت نمی‌گذاشت. در اثر نقشی که من و هم‌قطارانم — جنایتکاران اقتصادی — ایفا کرده بودیم، اکوادور امروز در وضعیتی به مراتب بدتر از وضعیت قبل از ارائه‌ی معجزات نوین اقتصادی، بانکداری و مهندسی قرار داشت. از سال ۱۹۷۰ به بعد، در

11. Texaco

۱۲. Exxon Valdez، اکسان والدز نام کشتی نفتکش آمریکایی است که در سال ۱۹۸۹ در سواحل آلاسکا دچار سانحه شد و جنجال زیادی به پا کرد و موجب گردید که از این پس قوانین کشتی رانی دچار تحولات زیادی گردد. ۲۳ مارس ۱۹۸۹ در اطراف ساعت و سی دقیقه نفتکش اگزو والدز با ۱۸۰۰۰۰ تن نفت خام ترمینال والدز در آلاسکا را ترک می‌کند. این نفت از معدن پرودهو بای استخراج شده بوده است. نفتکش دو سال پیش ساخته شده و در بیست و هشتمین سفر آن است که دچار سانحه می‌شود. ۴۰۰۰۰ تن نفت خام ۸۰۰ کیلومتر از سواحل (۲۰۰۰ کیلومتر به اضافه جزایر) را آلوده می‌کند.

13. Chevron Texaco

14. Pastaza

دوره‌ای که، با حُسن تعبیر، از آن به عنوان دوره‌ی «شکوفایی نفتی»^{۱۵} یاد می‌شود، سطح رسمی فقر از پنجاه درصد به هفتاد درصد رسیده، و کارهای جزئی و یا بیکاری از پانزده درصد به هفتاد درصد، و بدهی عمومی از دویست و چهل میلیون دلار به شانزده میلیارد دلار افزایش یافته است. با وجود این، سهم فقیرترین اقشار جامعه از منابع ملی از بیست درصد به شش درصد کاهش داشته است. (۵)

اکوادور متأسفانه یک استثنا نیست. تقریباً تمام کشورهای ما — جنایتکاران اقتصادی — آنها را زیر پوشش «امپراتوری جهانی» قرار دادیم، به سرنوشت مشابهی دچار شده‌اند. (۶) بدهی کشورهای در حال توسعه به بیش از ۲/۵ بلیون دلار رسیده است. از ۲۰۰۴ به بعد، هزینه‌ی مالی (بهره) این بدهی بالغ بر سیصد و هفتاد و پنج میلیارد دلار در سال خواهد بود. این رقم از کل مبالغی که کشورهای در حال توسعه صرف بهداشت و آموزش و پرورش خود می‌کنند بیشتر است. به عبارت دیگر، این رقم بیست برابر کل کمک‌های خارجی است که سالیانه کشورهای در حال توسعه دریافت می‌کنند.

فزون بر نیمی از مردم دنیا با روزی دو دلار زندگی می‌کنند. این میزان تقریباً همان مبلغی است که در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ دریافت می‌کردند. با وجود این، یک درصد از خانوارها در کشورهای جهان سوم، هفتاد تا نود درصد تمام ثروت‌های مالی خصوصی و مستغلات کشور خود را در مالکیت خصوصی خود دارند. عدد دقیق و واقعی بستگی به کشور خاص دارد. (۷)

در خیابان‌های پیچ و واپیچ شهر زیبای «بانوس»^{۱۶} که حمام‌های آب گرمش مشهور است سرعت اتومبیل را کم کردم. جریان آب گرم زیر زمینی از کوه آتش‌فشان بسیار فعال «تانگوراگوا»^{۱۷} سرچشمه می‌گیرد. بچه‌ها کنار اتومبیل ما می‌دویدند، دست تکان می‌دادند و سعی می‌کردند به ما آدامسی یا کلوچه‌ای بفروشند. با این وجود شهر بانوس را خیلی زود پشت سر گذاشتم.

ماشین سوپارو سرعت گرفت و خیلی سریع از مناظر شکوهمند بهشتی وارد دوزخی شدم که «جهنم دانت»^{۱۸} را تداعی می‌کرد.

ناگهان غول عظیمی مثل یک ماموت خاکستری‌رنگ از وسط رودخانه بیرون زده بود، دیوار بتونی عظیم و خاکستری رنگی که آب از آن چکه می‌کرد، و به هیچ عنوان با چشم انداز اطرافش هم خوانی نداشت. از دیدن آن چندان هم شگفت‌زده نشدم، زیرا از پیش می‌دانستم که در کمینم نشسته است. در گذشته بارها آن را دیده و به عنوان نمادی از دست آورهای خودم به عنوان جنایتکار اقتصادی تحسین کرده بودم ولی آن روز با دیدنش بدنم مور مور شد.

این دیوار زشت و نامتجانس سدی بود که بر روی جریان خروشان رودخانه‌ی پاستازا ساخته شده بود. آب آن از طریق تونل‌های عظیمی که به کوه‌های اطراف نقب‌زده بودند، هدایت می‌شد. سد انرژی آب را به نیروی برق تبدیل می‌کرد. این پروژه‌ی ۱۵۶ مگاواتی هیدرو الکتریکی آگویان^{۱۹} است. برق حاصله سوخت مورد استفاده‌ی صناعی است که تعداد انگشت‌شماری از خانواده‌های اکوادوری را ثروتمند می‌کند، ضمن آنکه منشأ رنج‌های ناگفته‌ی تعداد بی‌شماری از کشاورزان و افراد بومی است که در کناره‌ی رودخانه زندگی می‌کنند. این پروژه‌ی برق - آبی یکی از پروژه‌های بی‌شماری است که به کوشش من و سایر جنایتکاران اقتصادی ایجاد شده است. وجود چنین پروژه‌هایی

15. Oil Boom

16. Banos

17. Tungurahua

۱۸. کنایه به «جهنم» در کتاب «کمدی الهی» اثر دانته، نویسنده‌ی ایتالیایی - م.

19. Agoyan

نشان از عضویت اکوادور در «امپراتوری جهانی» دارد و علت اعلان جنگ قبایل شوآرز^{۲۰} و کیشواز^{۲۱} و همسایگان شان علیه شرکت‌های نفتی ماست.

به دلیل ایجاد چنین پروژه‌های خرابکارانه‌ای، اکوادور اکنون غرق در بدهی خارجی است و باید سهم زیادی از بودجه ملی‌اش را، به جای کمک به میلیون‌ها شهروند که رسماً به‌عنوان فقیر محض طبقه‌بندی شده‌اند، به بازپرداخت این بدهی اختصاص دهد. برای اکوادور، تنها راه پرداخت تعهدات خارجی فروش جنگل‌های باران‌زای خود به شرکت‌های نفتی است.

واقع امر این است که از دلایل توجه جنایتکاران اقتصادی به اکوادور، در وهله‌ی اول، وجود دریایی از نفت در زیر منطقه‌ی آمازون اکوادور است که گفته می‌شود همسنگ مناطق نفتی (۸) خاورمیانه است. «امپراتوری جهانی» سهم گوشت قربانی خود را به‌شکل امتیازات نفتی از اکوادور مطالبه می‌کند.

بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که واشنگتن نگران قطع جریان نفت از خاورمیانه شد، این مطالبات به‌خصوص خیلی ضرورت پیدا کرد. ورای اینها، ونزوئلا — سومین کشور تأمین‌کننده‌ی نفت ما (آمریکا) — اخیراً رئیس‌جمهوری مردمی به‌نام هوگو چاوز انتخاب کرده که علیه آنچه امپریالیسم آمریکا می‌نامد موضع بسیار قدرتمندی اتخاذ نموده و آمریکا را تهدید به قطع فروش نفت کرده است. جنایتکاران اقتصادی در عراق و ونزوئلا شکست خوردند ولی در اکوادور موفق شدند و حالا تمام ثروت آن را می‌دوشند.

اکوادور یکی از کشورهای نمونه در سرتاسر دنیاست که جنایتکاران اقتصادی، آن را در عرصه‌ی سیاسی و اقتصادی به زانو در آوردند. به ازای هر صد دلار نفت خام خروجی از جنگل‌های باران‌زای اکوادور، شرکت‌های نفتی هفتاد و پنج دلار دریافت می‌کنند. از بیست و پنج دلار باقی‌مانده، سه‌چهارم آن باید به بازپرداخت بدهی خارجی اختصاص یابد. آنچه باقی می‌ماند عمدتاً هزینه‌های نظامی و دولتی را پوشش می‌دهد و صرفاً حدود ۲/۵ دلار برای بهداشت، آموزش و پرورش و برنامه‌ی کمک به فقرا باقی می‌ماند. (۹) نتیجه آنکه از هر صد دلار ارزش نفت خامی که از آمازون به تاراج می‌رود، کمتر از سه دلار به مردمی می‌رسد که بیشترین نیاز را دارند؛ مردمی که بیشترین آسیب را از احداث سدها، حفاری‌ها و خطوط لوله‌ی نفتی دیده‌اند و از فقدان مواد غذایی و آب آشامیدنی در حال مرگ هستند.

میلیون‌ها نفر در اکوادور و میلیارد‌ها نفر در روی کره زمین همگی تروریست‌های بالقوه هستند. نه به خاطر اینکه به کمونیسم یا آنارشیسم اعتقاد دارند یا بدسگال‌اند، بلکه صرفاً مستأصل و عاجزند. به یاد می‌آورم که آمریکایی‌ها، خود، در دهه‌ی ۱۷۷۰ علیه انگلستان و مردم آمریکای لاتین در اوایل دهه ۱۸۰۰ علیه اسپانیا به پا خاستند. با نگاه به اکوادور — و همان‌گونه که اغلب در جاهای مختلف از خودم پرسیده‌ام — از خود می‌پرسم که کی این مردم دست به مبارزه می‌زنند؟

فریبکاری‌های این امپراتوری نوین چهره‌ی یوزباشی‌های روم، فاتحان اسپانیایی و قدرت‌های استعماری اروپایی قرون هجده و نوزده را سفید کرده است. ما جنایتکاران اقتصادی فریبکاریم. از تاریخ می‌آموزیم؛ امروزه قداره به خود نمی‌بندیم. زره یا لباسی که ما را از دیگران متمایز کند بر تن نمی‌کنیم. در کشورهایی مثل اکوادور، نیجریه و اندونزی لباسمان شبیه لباس آموزگاران دبستان یا مغازه‌داران است. در واشنگتن و پاریس، همچون دیوانسالاران یا بانکداران به نظر می‌آییم. ظاهری عادی و متواضع داریم. از کارگاه پروژه‌ها بازدید می‌کنیم و در روستاهای فقرزده به‌طور عادی قدم می‌زنیم. از ایثار دم می‌زنیم، با روزنامه‌های محلی درباره‌ی کارهای بشردوستانه‌ای که انجام می‌دهیم گفت و گو می‌کنیم. میزهای کنفرانس کمیته‌های دولتی را با جداول و اوراق پیش‌بینی‌هایمان می‌پوشانیم. در زمینه‌ی معجزات اقتصاد کلان در دانشکده مدیریت بازرگانی هاروارد سخنرانی می‌کنیم. ما بدون اعمال هیچ‌گونه

20. Shuars

21. Kichwas

فشاری مطرح هستیم یا، دست کم، تصویری که از خود ارائه می‌دهیم این‌طور است و لذا پذیرفته می‌شویم. نظام این‌طوری کار می‌کند. ما به ندرت به کار غیرقانونی متوسل می‌شویم. از آنجا که زیرساخت نظام بر دوز و کلک استوار است، لذا نظام مشروع به نظر می‌رسد.

به هر حال، این اظهارنامه مبسوطی است. اگر ما (جنایتکاران اقتصادی) شکست بخوریم، جانور شیطان صفت‌تر دیگری وارد گود می‌شود. ما جنایتکاران اقتصادی آنها را شغال می‌نامیم، کسانی که مستقیماً ریشه در میراث امپراتوری‌های اولیه دارند. آنان همیشه حضور دارند و در سایه به کمین نشسته‌اند. این شغال‌ها وقتی از کمین گاهشان بیرون می‌آیند و ظاهر می‌شوند، دیری نمی‌پاید که سری از سران دولت یا سرنگون می‌شود و یا طی «حادثه ای» (۱۰) ساختگی و خشونت‌آمیز کشته می‌شوند. اگر شغال‌ها هم تصادفاً شکست خوردند، همان‌طور که در مورد افغانستان و عراق روی داد، آن‌گاه روش‌های قدیمی به کار گرفته می‌شود. هنگامی که شغال‌ها شکست می‌خورند، در این صورت جوانان آمریکایی را به صحنه جنگ گسیل می‌کنند که بکشند و کشته شوند. همان‌طور که از کنار آن غول بی‌شاخ و دم، دیوار زشت ماموت‌گونه‌ی بتونی خاکستری‌رنگ که از وسط رودخانه سر برآورده بود، می‌گذشتم، کاملاً از عرقی که لباس‌هایم را خیس کرده بود و پیچشی که در شکم افتاده بود آگاه بودم. در سرازیری به سمت جنگل می‌راندم تا مردم بومی را که مصمم بودند تا آخرین نفرشان برای شکست این امپراتوری بجنگند ملاقات کنم. از اینکه امپراتوری به کمک من ایجاد شده بود، سراپایم غرق احساس گناه بود. از خود می‌پرسیدم: چگونه پسر بچه‌ای سر به زیر از منطقه روستایی نیوهمپشایر^{۲۲} وارد چنین حرفه کثیفی شده است؟

جان پرکینز

اوت ۲۰۰۴